

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

امام خمینی(قده) در مسئله 46 دو فرع را مطرح فرمودند: (1) یک فرع (که بحثش تمام شد) این بود که اگر تخلیه السرب متوقف بر قتال عدو باشد این حج واجب نیست «ولو مع العلم بالغلبة» که گفتیم این قتال از باب تحصیل شرط می شود و تحصیل شرایط وجوبیه واجب نیست. لذا اگر در خود طریق عدو باشد و علم یا اطمینان دارد به غلبه و سلامت، اینجا صدق تخلیه السرب نمی کند و قتال واجب نیست حج واجب نیست.

(2) فرع دوم این است که می فرماید: «ولو تَخَلَّى»؛ اگر راه باز باشد و راه مشکلی ندارد، «لكن يمنعه عدوٌّ عن الخروج»؛ در همان شهری که هست شخصی مانع از خروج است، «فلا يبعد وجوب قتاله مع العلم بالسلامة و الغلبة أو الاطمینان و الوثوق بهما»؛ ولی در شهری که خودش هست کسی مانع از خروج اوست در این صورت اگر علم یا اطمینان به غلبه و سلامت دارد «لا يبعد وجوب القتال» و اینجا حج واجب است. دوباره در آخر می فرماید: «و لا تخلو المسألة عن اشكالٍ»؛ مسئله خالی از اشکال نیست.

تبیین مسئله

باید دید چه چیزی در ذهن شریف ایشان بوده است؟ آیا می خواهند بفرمایند در فرض اول عنوان تخلیه السرب صادق نیست، اما در این فرض دوم تخلیه السرب صادق است؟ یعنی عرف می گوید راه باز است و مشکلی ندارد، مثل اینکه کسی زاد و راحله و همه شرایط را دارد، در شهر خودش شخصی دست و پای او را می گیرد و می گوید نمی گذاریم بروی! بگوئیم اینجا می فرمایند ربطی به سرب ندارد، اینجا یک مانعی هست و تقریباً کاری به شرایط وجوبیه ندارد و این در شرایط الواجب می آید و در شرایط الواجب انسان باید موانع از تحقق واجب را برطرف کند.

اگر علم به غلبه یا اطمینان به غلبه و سلامت دارد با این مانع مقاتله کند، اینجا چه ربطی به سرب دارد؟ روی این فرض دوم می خواهند بفرمایند: «تخلیه السرب صادق»؛ یک مانعی وجود دارد که این مانع را باید برطرف کند، مثلاً کسی در خانه ای هست می خواهد حج برود درب خانه قفل شده، باید این قفل را بشکند و بیرون بیاید تا حج انجام بدهد، باید این کار را انجام بدهد و این مانع را برطرف کند، یا اگر دست و پای او را گرفتند و نمی گذارند به حج برود این یک مانع است و ربطی به سرب و شرایط استطاعت، شرایط وجوبیه ندارد و باید این مانع را برطرف کند.

ایشان در آخر می فرماید: «و لا تخلو المسألة عن اشكالٍ»؛ معلوم می شود این فرض دوم برایشان خیلی روشن نیست که بگوئیم آیا صدق تخلیه السرب می کند یا نه؟

مرحوم والد ما در وجه این اشکال می‌فرماید:

1. در بیان این‌که باید قتال کند: «من كونه مانعاً عن تحقق الحج مع فعلية وجوبه و تحقق جميع شروطه كما هو المفروض فيجب دفعه بأى نحو أمكن ليتحقق المأمور به فى الخارج»، بعد يك تشبیهی هم می‌کنند: «كما لو كان مانعاً عن الصلاة و توقف ايجادها على قتاله و دفعه»؛ حال اگر یک کسی دست و پای آدم را بگیرد و نمی‌گذارد آدم نماز بخواند، چطور اینجا مقابله‌ی با او لازم است؟! البته در فرضی که علم به غلبه و سلامت خودش داشت باشد و الا اگر کمترین خوفی بر جان خودش داشته باشد اینجا هم واجب نیست، اما یقین دارد که می‌تواند با او مقابله کند، او را کنار بگذارد و نمازش را بخواند، در اینجا هم همینطور است و تمام شرایط وجوبیه فعلیت دارد وجوب حج به فعلیت رسیده و باید مانع را برطرف کند. از سوی دیگر، «مع أنه مرتبة من مراتب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فيجب ايجادها»؛ خود همین مقابله با این مانع در نماز یا در حج، مصداق برای نهی از منکر است که ایجادش واجب است.

2. وجه اینکه قتال با او واجب نیست و حج در اینجا واجب نباشد: «و من كون المفروض أن العدو غير واجب القتل مع قطع النظر عن المانعية، سواء كان مسلماً أو كافراً»؛ فرض ما این است که این عدو واجب القتل نیست چه مسلمان و چه کافر، «و المانعية لا تقتضى بنفسها الجواز»؛ خود مانعیت اقتضای جواز نمی‌کند، «بعد تقدم حفظ النفس على الحج»؛ بعد از اینکه فرض اینست که حفظ نفس بر حج مقدم است اما مزاحم اهم است.^[1]

جمع‌بندی بحث

پس وجه این‌که قتال واجب نیست این است که دلیلی برای وجوب قتال با این آدم نداریم، چه مسلمان باشد و چه غیر مسلمان، دلیلی نداریم بر اینکه قتال بر این واجب است با این شخص و بخواهد این را از بین ببرد تا به حج برود. و می‌فرمایند ما باید ببینیم اینجا مسئله چیست؟ دو فرض در اینجا وجود دارد:

أ. اگر رفتن حج مزاحم شد با اینکه می‌خواهد یک جانی را تلف کند یا کسی را از بین ببرد ولو اینکه آن شخص کافر باشد، اما فرض کنیم اینجا ابتداءً وجوب قتال ندارد یا مسلمان باشد یا کافر باشد، پیداست حفظ نفس اهم از مسئله‌ی حج است و باید حفظ نفس کند، این شخص می‌خواهد حج برود و باید کسی را از بین ببرد، تا حج رود و این‌که کافراً، دلیل نداریم بر اینکه این جایز باشد.

ب. یک فرض این است که خودش ممکن است کشته شود که فرمودند واجب نیست، حتی اگر علم به غلبه یا علم به سلامت خودش هم داشته باشد واجب نیست. پس دو فرض را باید در نظر بگیریم: (1) یکی اینکه قتال با عدو منجر به کشته شدن او نشود، این مسئله خیلی آسان است، (2) یک فرض آن است که منجر به کشته شدن او باشد، یک عدوی در راه نمی‌گذارد ما به حج برویم، اینجا هم بتوانیم قتال کنیم و او را از بین ببریم، فتوای همه فقها این است که واجب نیست و اینجا حج وجوب ندارد.

دیدگاه برگزیده

مرحوم امام در فرع دیگر می‌فرماید: «لو تخلى»؛ یعنی در بین راه عدوی که بخواهد با او قتال کند نیست، «كن يمنعه عدو عن الخروج فلا يبعد وجوب قتاله»؛ اگر هم اینجا مسئله قتال باشد ملاکش چه فرقی می‌کند چه در راه باشد و چه در شهر باشد؟ اگر

هم اینجا مستلزم این است که او را بکشد تا برود حجّش را انجام بدهد دلیلی بر جواز قتل او نداریم، حج نسبت به حفظ نفس، حفظ نفس اهم از او است، می‌بیند وقتی بخواد حج برود باید آدم بکشد برود اینجا مسلم شارع اجازه نمی‌دهد.

در گذشته گفتیم که کلمه «تخلیة السرب» کنایه از عدم وجود المانع است و کلمه «سرب» خصوصیت ندارد؛ یعنی شارع می‌گوید: من تو را در صورتی مستطیع می‌دانم که مانعی نباشد، حال اگر در شهر خودش دست و پای او را بسته و نمی‌گذارد حج برود این هم مانع است. پس اینجا هم وجوب حج نیست؛ چون استطاعت سربیه ندارد، ولی این مبنا را مرحوم امام ندارند؛ چون ما بگوئیم کنایه است از عدم وجوب مانع.

ارزیابی دیدگاه امام خمینی(قده)

در اینجا فقط مرحوم امام تفکیک کرده و در عروه و جاهای دیگر نیست، همین مطلبی است که ایشان در حاشیه عروه هم همین را ذکر کرده و می‌فرمایند: در فرض اول چون قتال در طریق است می‌شود تحصیل شرط الاستطاعة، لذا تخلیة السرب ندارد. در فرض دوم راه باز است استطاعت سربیه موجود است یک مانعی از خروج آمده که می‌گویند لایبعد که بگوئیم واجب است با این قتال کنیم ولو او کشته شود.

طبق مبناى خودشان می‌خواهیم عرض کنیم در آن فرض اول که در راه باید با دشمن قتال کند، این دشمن خودش نمی‌گذارد که این حج برود و درگیر می‌شود و او را به قتل نمی‌رساند، این بحث پیش می‌آید که ما بگوئیم یا از باب تحصیل شرط واجب نیست و یا اگر آنجا هم بگوئیم مسئله اهم و مهم را مطرح کنیم، حفظ نفس بر حج مقدم است. اینجا هم باید همین را بگوئیم که حفظ نفس ولو این عدو است، عدو یک فرضش این است که مسلمان است اما حفظش بر مسئله‌ی حج مقدم است و وقتی حفظش بر مسئله حج مقدم است. پس اینجا باید بگوئیم واجب نیست.

بنابراین در اینجا بیان اول آن است که وجه الوجوب این است که سرب مخّلى است و شرایط وجوبیه همه کامل است و این عدو در بلد فقط «یصدق علیه أنه مانع» و این قدرت دارد این مانع را از بین ببرد.

بیان دوم این است که بگوئیم بالاخره این شخص باید یک آدم بکشد تا حج برود و حفظ نفس بر حج مقدم است و این بیان عدم وجوب قتال است که بگوئیم «و لا تخلو المسألة عن اشکال»، مقصود امام(قده) این جهت قضیه است که اینک در عبارت مرحوم والد ما هم تا یک اندازه‌ای به این مطلب اشاره شده است.^[2]

بنابراین دیدگاه پایانی ما (هم در آن فرع قبل و هم در این فرع) این شد که قتال و کشتن وجهی ندارد و مسلماً حفظ نفس در مسئله حج مقدم است و اصلاً چه فرض کنید شرایط وجوب همه‌اش محقق هست و چه محقق نیست! در فرض قبلی می‌گوئیم تخلیة السرب نیست، بالاتر می‌گوئیم که اگر تخلیة السرب هم باشد، اینجا بین وجوب حج و وجوب حفظ نفس تراحم است و حفظ نفس مقدم است. در جایی که منعه مانع، اینجا روشن است و شرایط وجوبیه همه موجود است، اینجا بین وجوب حج و بین حفظ نفس باز تراحم بشود، حفظ نفس مقدم است.

نتیجه این است که هم در فرع اول و هم در فرع دوم حج در اینجا وجوبی ندارد، منتهی در فرع دوم اگر قتال کرد و رفت حجّش را انجام داد اینجا چون شرایط وجوبیه‌اش محقق است حجّش صحیح است.

[1]. «الثانية: ما لو كان السرب مخلى لكن يمنعه العدو عن الخروج للحج و قد نفى البعد في المتن عن وجوب القتال في هذه الصورة بشرط العلم أو الاطمئنان بالسلامة و الغلبة ثم نفى خلو المسألة عن الاشكال و الوجه فيه انها ذات وجهين: من كونه مانعا عن تحقق الحج مع فعلية وجوبه و تحقق جميع شروطه كما هو المفروض فيجب دفعه بأي نحو أمكن ليتحقق المأمور به في الخارج كما لو كان مانعا عن الصلاة و توقف إيجادها على قتاله و دفعه مع انه مرتبة من مراتب الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر فيجب إيجادها. و من كون المفروض ان العدو غير واجب القتل مع قطع النظر عن المانعية سواء كان مسلما أو كافرا و المانعية لا تقتضي بنفسها الجواز بعد تقدم حفظ النفس على الحج و كونه مزاحما أهم و ان كان بينه و بين ما إذا كان الحج مستلزما لترك حفظ النفس الواجب فرق ألا انه لا يقتضي الوجوب في المقام.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج؛ ج1، ص: 275-276.

[2]. نکته: کافر حربی محترم نبوده و مثل سنگ می‌ماند. در یکی از بحث‌ها گفتم مشکل زمانه ما این شده که همه چیز ارزش دارد به جز دین! آنقدر کرامت انسان را بالا می‌برند که دین هیچ ارزشی ندارد! دیدید در همین زمانه خود ما برخی می‌گویند: برای رعایت حقوق شهروندی نگوئید این مسلمان است و این کافر، اگر کشته شده دیه‌اش یکی باشد، ازدواج مسلمان با کافر و کافر با مسلمان، وقتی ما می‌گوئیم کرامت انسانی یعنی در مسئله ازدواج، مسئله جزائیات و این حقوق، نه حقوق رئیس جمهور، فرقی ندارد مسلمان باشد یا کافر باشد. اگر مردم کشور اسلامی یک رئیس جمهور کافر را انتخاب کردند می‌گوئیم چه اشکالی دارد اینها از حقوق شهروندی خودشان است! متأسفانه حرفی زدند که این لوازم را دارد ولو اینکه یک مقداری می‌ترسند از اینکه به این لوازم تصریح کنند، ولی این لوازم واضح این حرف است که می‌گویند کفر و اسلام یک چیزی است که قیامت ملاک است، آنجا خطاب کنند ایها المسلمون شما در یک صف باشید و ایها الکافرون شما در یک صف، اما در دنیا نباید مسئله کفر و اسلام را مایز قرار بدهیم در حالی که این همه احکام داریم، انسان مسلمان قطعاً ارزشش از انسان کافر بیشتر است در همه چیز. البته یک دستوراتی هم راجع به این داریم که کافر هم «نظیر لک فی الخلق»، گرسنه است به او غذا بدهیم، مریض است معالجه‌اش کنیم، اهانت به او نکنیم، او را نزنیم، مورد شکنجه قرار ندهیم، اینها درست است. در سرما مأوی می‌خواهد به او مأوی بدهیم ولی اینکه ما این را کنار انسان مسلمان قرار بدهیم که این یکی است، مسلمان تو می‌توانی رئیس بشوی این هم می‌تواند، مسلمان تو این امکانات را داری و این هم باید داشته باشد، اینها خلاف است. اگر یک کافر حربی بود که خون او محترم نیست، باز یک امر علی‌حده‌ای است، ولی فرض را اینجا می‌آوریم یک عدوی است که یا مسلمان است یا کافر غیر حربی.